

نوشته

برایان اسپونر، فیلیپ کارل سالومن، نینا سدیدلر، وارن سدیدلر، عبدالعزیز
لودی، پتر کو کائسل، پاولا کو کائسلووا، واهه بویاجان، محسن شهرنازدار

ترجمه

ملیحه درگاهی، زهره دودانگه، سعید بهجت، فاطمه خضری



مقالاتی در زمینه

مطالعات انسان شناختی بلوچستان

به اهتمام محسن شهرنازدار



مطالعات انسان شناختی بلوچستان



مقالاتی در زمینه مطالعات انسان‌شناختی بلوچستان

نوشته

برایان اسپونر، فیلیپ کارل سالزمن، نینا سويدلر،
وارن سويدلر، عبدالعزيز يوسف لودی، پتر کوکائیسِل،
پاولا کوکائیسِلووا، واهه بویاجان، محسن شهرنازدار

ترجمه

ملیحه درگاهی، زهره دودانگه، سعید بهجت، فاطمه خضری

زیر نظر و به اهتمام

محسن شهرنازدار



آبی پارسی
پل فیروزه

دپوهنځی‌های ایران فرهنگی، ۱۹

دبیر: محسن شهرنازدار

ایښ کتاب با حمایت سازمان
منطقه آزاد چابهار منتشر شده
است.



انسان‌شناسی -- ایران --

بلوچستان -- مقاله‌ها و خطابه‌ها

Anthropology -- Iran --

Baluchistan -- Addresses,

essays, lectures

اسپوئر، برلایان

Spooner, Brian

شهرنازدار، محسن، ۱۳۵۶-

مقدمه نویس، مصحح، دبیر

GN ۱۷/۳

۳۰۱/۰۹۵۵۷۲

۷۵۸۹۳۱۲

فیا

موضوع:

موضوع:

موضوع:

شناخه افزوده:

شناخه افزوده:

شناخه افزوده:

رده بندی کنگره:

رده بندی دیویی:

شماره کتابشناسی ملی:

اطلاعات رکورد کتابشناسی:

هنوان و نام پدیدآور: مقالاتی در زمینه مطالعات انسان‌شناختی بلوچستان/ نوشته

برایان اسپوئر ... (و دیگران)؛ ترجمه ملیحه درگاهی ...

(و دیگران)؛ با مقدمه و به اهتمام محسن شهرنازدار.

تهران: انتشارات پل فیروزه؛ موسسه آبی پارسی، ۱۴۰۰.

مشخصات نشر: ۳۵۰۰۷ ص: ۲۱۰۱۲ س ۴

مشخصات ظاهری: مجموعه پژوهش‌های ایران فرهنگی؛ ۱۹ دبیر مجموعه

فروسته: محسن شهرنازدار.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۴۶۴-۱۲-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: نوشته برایان اسپوئر، فیلیپ کارل سالزمن، نینا سوییدلر، وارن

سوییدلر، کارنیا جهانی، واهه بویاجان ...

ترجمه ملیحه درگاهی، سعید بهجت، فاطمه خضری، زهره دودانگه

یادداشت:

مقالاتی در زمینه

مطالعات انسان‌شناختی بلوچستان

زیر نظر و به اهتمام محسن شهرنازدار

موسسه آبی پارسی؛ انتشارات پل فیروزه

تصویر روی جلد: عکس قدیمی از شش مرد بلوچ طایفه محمدحسنی که احتمالاً در دُعب واقع در نزدیکی سومیانی بلوچستان پاکستان گرفته شده است.

تلفن: ۰۲۱-۲۲۷۹۶۱۴۸ / وبسایت: pbinsstitute.ir / این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

بازنشر این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، نیاز به دریافت اجازه رسمی و مکتوب از ناشر دارد.

فهرست

۷	سخن ناشر
۱۳	مقدمه
۲۱	سیاست، خویشاوندی و یوم‌شناسی در جنوب شرق ایران
۴۳	برایان اسپونر
۶۱	کوچ‌نشینی در بلوچستان
۶۵	فناوری چراگردی و فرآیند اجتماعی در بلوچستان
۸۷	انطباق و سازمان سیاسی در بلوچستان ایران
۱۰۳	کوچ‌نشینی چندمعیشتی در بلوچستان ایران
۱۴۱	فیلیپ کارل سالزمن
۱۶۱	صورت‌بندی‌های کار در یک طایفه کوچ‌نشین
۱۹۳	تداوم و تغییر در رهبری طایفه‌ای بلوچ
۲۱۳	کوچ‌نشینان رهمدار: برخی مشاهدات عمومی بر اساس تحقیقات در ایران
۲۴۱	جابه‌جایی و استخراج منابع در میان کوچ‌نشینان رهمدار:
۲۵۳	نمونه بلوچ‌های شهنوازی
۲۶۷	زمینه سیاسی یک‌جانشینی براهویی
۲۹۳	برخی عوامل جمعیتی آرایش گله‌ها و اردوگاه‌ها در میان براهویی بلوچستان
۳۰۳	بلوچ‌های شرق آفریقا: پویایی‌های جذب و ادغام
۳۳۵	هویت قومی بلوچ‌های ترکمنستان
	یک قطعه بلوچی از سری داستان‌های حسین کرد شبستری
	زبان و ادب پارسی در بلوچستان
	نمایه

سخن ناشر

مؤسسه آبی پارسی برای جبران کمبود منابع پژوهشی در خصوص معرفی و شناساندن تاریخ و فرهنگ غنی بلوچستان، بخش نخست مجموعه کتب «پژوهش‌های ایران فرهنگی» را به انتشار بیش از بیست عنوان کتاب شامل تألیف، ترجمه، استنساخ و گردآوری منابع مهم و بنیادین درباره این منطقه از ایران اختصاص داده است. دبیر این مجموعه سترگ آقای محسن شهرنازدار پژوهشگر حوزه انسان‌شناسی و مطالعات قومی هستند که در طی دو دهه گذشته موضوع بلوچستان را از خلال پژوهش‌های میدانی و نیز مطالعات کتابخانه‌ای دنبال کرده‌اند و عهده‌دار این مسئولیت مهم شده‌اند. ایشان از اواسط دهه هشتاد، در صدد انجام این پروژه و نیز تدوین دانشنامه فرهنگ و جغرافیای بلوچستان بوده‌اند.

برخی عناوین و شرح مجلدهای این مجموعه در بخش‌های مختلف عبارت‌اند از:

مطالعات تاریخی و فرهنگ‌شناختی:

بلوچستان در دانشنامه ایرانیکا: زیر نظر دبیر مجموعه، علاوه بر ترجمه نه مدخل مرتبط به تاریخ و فرهنگ بلوچستان از دانشنامه ایرانیکا، شامل تکمله‌هایی تألیفی بر هر مدخل است که توسط افراد متخصص در موضوع همان مدخل نوشته شده

و داده‌های مداخل ایرانیکا را کامل می‌کند و یا اطلاعات تازه‌ای به آن می‌افزاید. این کتاب برای پژوهشگران مسائل تاریخ و فرهنگ بلوچستان، منبعی مهم و حائز اهمیت به شمار می‌رود.

بلوچستان و تاریخ مکران ایران ۱۹۰۶-۱۶۰۰ در کتاب جان گوردون لوریمر: شامل بخش‌های مربوط به بلوچستان در کتاب یادمانی و ارزشمند راهنمای خلیج فارس جان گوردون لوریمر دیپلمات و تاریخ‌نگار بریتانیایی است که علاوه بر تاریخ تحولات سیاسی منطقه از ابتدای قرن هفدهم میلادی تا سال‌های نخستین سده بیستم (همزمان با انقلاب مشروطه) به جغرافیای روستایی منطقه بلوچستان می‌پردازد و به خواننده اطلاعات ارزشمندی از وضعیت منطقه در ابتدای سده بیستم ارائه می‌دهد.

مطالعات تاریخی و مطالعات انسان‌شناختی بلوچستان: در دو مجلد زیر نظر دبیر مجموعه گردآوری شده و دربرگیرنده مهم‌ترین مقالات پژوهشی تاریخی و انسان‌شناختی طی دهه‌های گوناگون سده بیستم است که به شناخت بیشتر ما از ویژگی‌های فرهنگی و اجتماعی بلوچستان از نگاه محققان غیر ایرانی می‌انجامد.

بلوچ و دیگران و بلوچ و همسایگان: عنوان ترجمه مقالاتی از دو کتاب در حوزه مباحث گوناگون زبان‌شناختی و پژوهش‌های بین‌رشته‌ای و چندرشته‌ای این حوزه است که در سمپوزیوم‌های زبان‌شناسی بلوچ در دانشگاه اوپسالا ارائه شده و زیر نظر خانم کارینا جهانی، آگنس کورن و پل تیتوس در دو مجلد مدون شده است.

اشعار مردمی بلوچ نوشته لانگ‌ورث دیمز: کتاب مهمی که دیمز در نیمه دوم قرن نوزدهم آن را در بریتانیا منتشر کرده و حاوی منظومه‌ها و اشعار بلوچی، با توصیفی از ادبیات بلوچستان است.

کاوش در تپه بمپور: گزارش مفصلی از کاوش‌های باستان‌شناختی بناتریس دکاردی باستان‌شناس شهیر بریتانیایی در یکی از مهم‌ترین محوطه‌های پیش از تاریخ بلوچستان است که پس از نیم قرن ترجمه شده و در اختیار مخاطب فارسی‌زبان قرار گرفته است.

هشت گفتار در باستان‌شناسی و تاریخ سیستان و بلوچستان: اثر دکتر سیدمنصور سیدسجادی از باستان‌شناسان فاضل و سرپرست هیئت کاوش شهر سوخته است. این کتاب در هشت فصل علاوه بر دو متن تاریخی درباره بلوچستان، به معرفی جغرافیای تاریخی منطقه از عصر باستان تا دوران اسلامی می‌پردازد و هرچند پیش‌تر منتشر شده، اما در این چاپ آخرین دستاوردها و یافته‌های کاوش‌های باستان‌شناختی سالیان اخیر شهر سوخته در دو فصل تازه تشریح شده است.

سفرنامه‌های ایرانی:

بلوچستان در سیاحت‌نامه‌های عصر قاجار: در دو مجلد شامل سفرنامه‌های حکام و سیاستمداران ایرانی به منطقه بلوچستان است که نگاه رجال سیاسی به منطقه و سیاست‌های حکومت قاجار در قبال بلوچستان را برای خواننده ترسیم می‌کند و همزمان چشم‌اندازی از وضعیت معیشتی مردم و آبادی‌های بلوچستان در عصر قاجار را ارائه می‌دهد.

سفرنامه‌های معاصر بلوچستان: در سه مجلد دربرگیرنده نگاه نویسندگان و پژوهندگان، رجال فرهنگی، سیاسی و نظامی به این منطقه طی یک قرن است که از سال‌های پایانی حکومت قاجار و انقلاب مشروطه ایران آغاز می‌شود و تا دهه هشتاد خورشیدی ادامه می‌یابد.

سفرنامه‌های غیر ایرانی:

بلوچستان ناکاویده: عنوان کتابی از ارنست فلویر افسر بریتانیایی مسئول ایستگاه تلگراف جاسک است که شرح سفر او از ژانویه ۱۸۷۶ تا می ۱۸۷۷ میلادی را در بر دارد و حاوی اطلاعات ذی‌قیمتی از اوضاع اقلیمی و جغرافیایی و اقتصادی بلوچستان در سده نوزدهم است. متن اصلی نخستین بار در سال ۱۸۸۲ در لندن منتشر شده است.

سرگشته در بلوچستان: این کتاب مشاهدات ژنرال مک‌گرگور، افسر عالی‌رتبه ارتش بریتانیا در هند، در دهه‌های پایانی سده نوزدهم در بلوچستان

و تشریح سیاست‌های حکومت استعماری بریتانیا در منطقه است. سرگشته در بلوچستان نیز نخستین بار در ۱۸۸۲ انتشار یافته شده و پس از قریب به صد و چهل سال به فارسی برگردانده شده است.

بلوچستان در سفرنامه‌های خانواده سایکس: شامل شرح سه سفر از سر پرسی سایکس و سفری از اِلا سایکس در حدفاصل سال‌های ۱۸۹۳ تا ۱۹۰۱ به بلوچستان است. سایکس یکی از مؤثرترین کارگزاران سیاسی بریتانیا در ایران آن دوران بوده است.

بلوچستان در سفرنامه‌های اروپاییان: شامل چند سفرنامه از کارگزاران، سیاحان و پژوهشگران خارجی است که حدفاصل نیمه قرن نوزدهم تا دهه‌های میانی سده بیستم به بلوچستان سفر کرده‌اند و شرح سفر خود را نوشته‌اند. این مجلد شامل سفرنامه‌های کاپیتان گرانت، گاستیگر، اسکراین، گابریل و بالسان است.

اسناد:

بلوچستان در اسناد بریتانیا: گزیده اسناد آرشیو وزارت خارجه بریتانیا در دو مجلد که شامل گزارش‌های نظامی-امنیتی و سیاسی محرمانه بریتانیا در خصوص منطقه بلوچستان در سه دهه پایانی سده نوزدهم و سال‌های نخست سده بیستم است. این مجموعه علاوه بر اطلاعاتی که در خصوص مباحث سیاسی، نظامی و امنیتی منطقه دارد، شامل اطلاعات ارزشمندی در حوزه اقتصاد، کشاورزی، زندگی روستایی و وضعیت قبایل در بلوچستان است.

بلوچستان در عصر قاجار: گزیده جراید و مطبوعات: عنوان کتابی است شامل مدارک و اسناد و گزارش‌های برگزیده از خلال اهم اخبار، مقالات و یادداشت‌های مربوط به بلوچستان در مطبوعات عصر قاجار.

بلوچستان در عصر پهلوی اول: گزیده جراید و مطبوعات: شامل مدارک و اسناد و گزارش‌های برگزیده این دوران از مطبوعات عصر پهلوی اول است.

بلوچستان در اسناد آرشیو ملی: گزیده‌ای از اسناد دوره قاجار و پهلوی درباره بلوچستان در آرشیو پهلوی است که دربردارنده اسناد مرتبط با مباحث و

موضوعات مندرج در همه مجلدات این مجموعه است و به عنوان منبعی دست‌اول برای پژوهشگران مطالعات تاریخ معاصر در حوزه بلوچستان کارکردی مهم دارد. علاوه بر مجلدهای یاد شده؛ دو کتاب قوم‌شناسی بلوچ شامل مجموعه مقالات مردم‌شناسی نوشته محمدسعید جانب‌الهی و مقدمه‌ای بر تاریخ بلوچستان اثر نویسنده نام‌آشنای تاریخ و فرهنگ بلوچستان محمود زند مقدم در این مجموعه گنجانده شده است.

هدف از طراحی این مجموعه و انتخاب عناوین مذکور، مرتفع ساختن فقر و خلأ منابع موثق و قابل‌اتکا در حوزه مطالعات بلوچستان بود؛ کاری که از عهده و توان یک موسسه خصوصی خارج است و انجام آن بسیار زمان‌بر. اما با این وصف به همت و مساعدت سازمان منطقه آزاد چابهار و به‌خصوص دکتر عبدالرحیم کردی مدیرعامل منطقه آزاد که در قالب مسئولیت اجتماعی از این طرح حمایت کرد و همچنین اهتمام و جدیت شبانه‌روزی و بی‌وقفه دبیر مجموعه و نیز تلاش پیوسته همکاران ما در موسسه آبی پارسی، تولید محتوا و آماده‌سازی نهایی بیست‌ودو عنوان کتاب مذکور در کمتر از دو سال صورت گرفته است. همچنان که صائب فرمود:

می‌توان رفت به یک چشم پریدن تا مصر
بوی پیراهن اگر قافله‌سالار شود

عشق به میهن، دفاع از استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور و تلاش برای حفظ و پاسداشت و معرفی تاریخ و موارث فرهنگی ایران‌زمین موجب شد تا همه سختی‌ها و مصائب، از گرانی مواد اولیه و هزینه‌های چاپ و کسادی بازار کتاب به‌خاطر فراگیری بیماری کرونا و سایر موانع... را پشت سر بگذاریم.

سرانجام به مصداق «زهر باید خورد و انگارید قند» کام‌مان به‌خاطر به انجام رسانیدن یک «پروژه ملی» شیرین است.

موسسه آبی پارسی

مقدمه

قوم بلوچ در میان اقوام ایرانی همچنان کمتر از دیگران شناخته شده است. ویژگی‌های فرهنگی درهم‌تنیده که به آن ساختار متفاوتی بخشیده، شامل زبان، سلسله‌مراتب متفاوت اجتماعی و نظام طوایف، در کنار پرکندگی و وسعت جغرافیای فرهنگی قوم بلوچ از جمله دلایل ناشناخته ماندن این قوم در قیاس با دیگر اقوام ایرانی است تا آنجا که عنوان سفرنامه ارنست فلویر^۱ در اواخر قرن نوزدهم، یعنی بلوچستان ناکاویده^۲، هنوز هم برای یاد کردن از این سرزمین، اغراق‌آمیز به نظر نمی‌رسد.

در باره منشأ قوم بلوچ هرچند تا امروز اتفاق نظری میان محققان به دست نیامده اما قدر مسلم مطالعات زبان‌شناختی تصدیق می‌کند که بلوچی از جمله زبان‌های فارسی در زیرمجموعه زبان‌های هندواروپایی است و با زبان کُردی در طبقه‌بندی خانواده زبان‌های هندو اروپایی ریشه مشترک دارد. این یافته زبان‌شناختی، از ماهیت تاریخی شکل‌گیری قوم بلوچ نیز پرده برمی‌دارد و حجتی برای ریشه‌های ایرانی قوم بلوچ به دست می‌دهد. بلوچی در شمار زبان‌های «شمال غربی ایران» قرار دارد. مینورسکی^۳ به ردپای زبان بلوچی در مسیر کوچ شمال غربی به جنوب شرقی ایران در واحه‌های کویر مرکزی اشاره کرده و به عبارتی نقشه حرکت و کوچ

1. Ernest Floyer

2. Unexplored Baluchistan

3. Vladimir Minorsky

این قوم از مناطق حاشیه دریای مازندران به سرزمین کنونی را به تصویر کشیده است. به این ترتیب مطالعات زبان‌شناختی و بررسی‌های فرهنگ‌شناختی تطبیقی در کنار مستندات محدود تاریخی، تصدیق می‌کنند که بلوچ تبار سامی ندارد و یکی از اقوام قدیمی مستقر در فلات ایران بوده است. این نتیجه‌گیری در برابر ادعای گروه اندکی که تبار بلوچ‌ها را سامی و عرب می‌دانند، دلایلی علمی‌تری به دست می‌دهد. به نظر می‌رسد طرح موضوع تبار سامی بلوچ‌ها در فرایند پذیرش اسلام نزد قوم بلوچ شکل گرفته و امروزه کارکردهای سیاسی پیدا کرده است. باین حال ادعای تبار عربی بلوچ‌ها که برخی مورخین به آن اشاره داشته‌اند، جز در میان گروه اندکی از جامعه مذهبی بلوچستان پذیرفته نیست. بلکه برعکس، غالب مردمان بلوچ خود را از اعقاب ایرانیان باستان و از قدیمی‌ترین اقوام ایرانی می‌دانند و زبان و لباس بلوچی را به ایرانیان پیش از اسلام و به‌خصوص پارتیان نسبت می‌دهند.

نویسندگان مسلمان قرون سوم و چهارم همچون ابن خردادبه، مسعودی، اصطخری، مقدسی سرزمین مردمان بلوچ را میان کرمان و خراسان و سیستان و مکران توصیف کرده‌اند. فردوسی در شاهنامه خود از بلوچ‌ها یاد می‌کند و اذعان می‌دارد که ایشان برای شاهان ساسانی جنگیده‌اند.

وسعت مرزهای سیاسی ایران در این جغرافیا و پهنه فرهنگی بلوچستان در آن سوی مرز که یادگار جراحت ناشی از تجزیه بخشی از خاک ایران و مرزهای سیاسی تحمیل شده توسط بریتانیا در قرن نوزدهم است،^۱ به ابعاد فرهنگی ناشناخته از قوم بلوچ دامن می‌زند. این موقعیت جغرافیایی فرصت کوچ و مهاجرت و جابه‌جایی در اقلیمی وسیع و نیز جلای وطن با انگیزه یافتن فرصت‌های اقتصادی و بازرگانی و ... را فراهم کرده و موجب پراکندگی این قوم در اقصی نقاط جهان شده است.

تسلط آن‌ها بر دریانوردی از یک سو و معیشتی بر مبنای بادیه‌نشینی در مناطق شمالی از سوی دیگر، زیست فرهنگی و اجتماعی قوم بلوچ را متنوع و گسترده کرده است. درعین حال قوم بلوچ محدود به این جغرافیا نمانده و امروزه علاوه

۱. پس از نادرشاه افشار، تا پایان دوره قاجار آشفتگی سیاسی و ضعف حکومت مرکزی، زمینه‌ساز نفوذ دول خارجی به‌خصوص بریتانیا در منطقه شد. دولت بریتانیا مسبب تجزیه بلوچستان و بخش‌هایی از خاک ایران با تحمیل قرارداد گلدرسمید، کمیسیون دوم مرزی، جدایی هرات از ایران و ایجاد مرز دیورند بوده است-ش.

بر سکونتگاه قدیمی خود در جنوب شرقی ایران و امتداد آن تا سند و همچنین جنوب افغانستان، در تقسیمات کشوری ایران در استان سیستان و بلوچستان، در کرمان و هرمزگان، در شمال خراسان، استان گلستان و استان فارس پراکنده شده‌اند. در بیرون از ایران نیز این قوم در آفریقای شرقی شامل کنیا و زنگبار و تانزانیا، و حوزه جنوبی دریای مکران و خلیج فارس از عمان تا امارات و عربستان و همچنین در ترکمنستان، سکونت دارند.

با وجود چنین پراکندگی وسیع، حیات فرهنگی و هویت قومی بلوچ در سه رکن «زبان»، «پوشاک» و «موسیقی» قابل بازیابی و ردیابی است. قلمرو جغرافیایی در پیوستگی حیات فرهنگی آنان نقشی ثانویه داشته اما زبان همچنان عامل اصلی وحدت‌بخش در شکل‌گیری فرهنگ قوم بلوچ بوده است. به نظر می‌رسد هسته مرکزی شکل‌گیری قوم بلوچ نیز حول زبان شکل گرفته باشد. این نظریه بر سامان یافتن گروه‌های قومی متنوع در جغرافیای فعلی بلوچستان و پذیرش هویت بلوچی در ذیل زبان تأکید دارد. بلوچی خود به‌عنوان یک زبان میانجی میان طوایف و گروه‌های مختلف استقرار یافته در این حوزه جغرافیایی ایران مورد استفاده قرار گرفته است. این زبان شامل گویش‌های رخشانی، سراوانی، لاشاری، کیچی، ساحلی و گویش تپه‌های شرقی است. این تقسیم‌بندی در عین حال حوزه‌های فرهنگی قوم بلوچ را نیز از یکدیگر متمایز می‌کند. همچنین باید از قوم و زبان براهویی در بلوچستان یاد کرد. قبایل خانان کلات که تنها حکومت سیاسی قوم بلوچ را تحت حمایت بریتانیا از اوایل قرن هجدهم تا قرن بیستم در دست داشتند، عمدتاً براهویی بودند و به زبان براهویی تکلم می‌کردند؛ هر چند زبان اداری آنان همواره فارسی بود.

در طول قرن بیستم تحرک اجتماعی قوم بلوچ با تشکیل دولت‌های ملی در ایران و پاکستان بیش از گذشته شد و با تأسیس رادیوهای محلی در زاهدان و کویت، فصل تازه‌ای در مناسبات فرهنگی قوم بلوچ در پیوند با زبان بلوچی به وجود آمد. به‌طوری‌که نهضت‌های فراگیر توجه به این زبان و آغاز جریان فرهنگ مکتوب بلوچی نزد نسل تازه‌ای از تحصیل‌کردگان بلوچ، از نهاد رادیو آغاز شده

است. از جمله سید ظهورشاه هاشمی نویسنده لغت‌نامهٔ سید گنج که اولین و همچنان غنی‌ترین لغت‌نامهٔ زبان بلوچی است، سرپرست رادیو در کراچی بوده و نخستین اثر ادبی معاصر به زبان بلوچی نیز توسط او نوشته شده است.

هرچند فرهنگ مکتوب و نوشتار بلوچی عمری کوتاه دارد، اما سنت شعر کلاسیک بلوچی از پویایی و گسترده‌گی فرهنگی بلوچ حکایت می‌کند. سنت پهلوانی و شاعری که با موسیقی بلوچی عجین شده، از غنا و پویایی قابل توجهی برخوردار است. شاعران برجستهٔ بلوچ عمدتاً از حوزهٔ جغرافیایی امروزی ایران برخاسته‌اند. همچنین شعر معاصر بلوچ به یک جریان جدی ادبی در بلوچستان ایران و پاکستان بدل شده است. سنت شعر فارسی نیز در بلوچستان از قدمتی تاریخی برخوردار است و نخستین زن شاعر پارسی‌گوی، رابعه خضداری، از سرزمین خضدار واقع در بلوچستان پاکستان امروزی برخاسته است.

قاعدهٔ کاست و سلسه‌مراتب اجتماعی شامل حاکم‌ذات^۱، بلوچ، شهری و غلامان، کم‌ویش در نظام طوایف بلوچ حکم‌فرماست. با این حال تحولات اجتماعی جامعهٔ بلوچ به خصوص در ایران و سرعت تحرک اجتماعی نسل جوان از جمله جامعهٔ زنان، موجب تغییرات فرهنگی وسیع و در نتیجه تغییر در بینش و نگرش قشربندی اجتماعی جامعه بلوچ در چند دههٔ گذشته شده است.

از سوی دیگر تحولات اقتصادی چند دههٔ اخیر و توزیع متفاوت ثروت که از قشربندی اجتماعی تاریخی مردمان این قوم تبعیت نمی‌کند، در تحرک اجتماعی جامعهٔ بلوچ نقشی بسیار مؤثر ایفا کرده است؛ تحولاتی که از تضعیف قدرت سرداران آغاز شد و در دو دههٔ اخیر تابعی از قواعد اقتصاد جدید و تجارت‌های منطقه‌ای بود. این عوامل موجب تحولات اجتماعی و تغییرات فرهنگی قابل ملاحظه‌ای در جامعهٔ بلوچ شده است.

۱. ضبط فارسی «ذات» در ترکیب حاکم‌ذات محل بحث و ابهام است. در «حاکم‌ذات» بیش از آنکه معنی ناظر بر مسئلهٔ وراثت باشد، بر نفس و خمیره و سرشت تأکید دارد که با واژهٔ عربی «ذات» هم‌معنا است. از طرفی در بلوچی پسوند «زای» یا «زهی» که دلالت بر زاده شدن و تبار وراثتی دارد، بسیار متداول است و در نام اکثر طوایف به کار رفته است. در نتیجه باید وجه افتراقی میان حاکم‌ذات با حاکم‌زاد در نظر داشت و منزلت و جایگاه طبقهٔ حاکم که به نفس و نژاد و گوهر وجودی اشاره دارد و فراتر از معنای زاده شدن از حاکم است، در آن مشخص باشد. این معنا با نظام «کاستی» حاکم بر قشربندی اجتماعی در بلوچستان قرابت بیشتری دارد. از طرفی در رسم الخط بلوچی حرف ذال وجود ندارد. در نتیجه پیشنهاد اینجانب برای ضبط این واژه در فارسی حاکم‌ذات و در بلوچی حاکم‌ذات است-ش.

نوزدهمین کتاب از مجموعه پژوهش‌های ایران فرهنگی ویژه بلوچستان، به مجموعه مقالاتی درباره ویژگی‌های فرهنگی و انسانی جامعه بلوچ اختصاص دارد. از دهه هفتاد خورشیدی که به مطالعات میدانی در بلوچستان ایران پرداختم و به خصوص درباره نحوه زیست و تغییرات فرهنگی در جامعه موسیقی بلوچستان پژوهش‌هایی انجام دادم، با مسئله کمبود منابع دست‌اول به خصوص در حوزه مطالعات تاریخی و فرهنگ‌شناختی بلوچستان مواجه بودم. فقدان منابع فارسی قابل استناد درباره این قوم همواره از جمله نواقص پژوهش‌های میدانی درباره این منطقه فرهنگی ایران بوده است. انتشار این مجلد در مجموعه پژوهش‌های ایران فرهنگی، پاسخی به این دغدغه و تلاشی برای جبران این کاستی است.

این مقالات از میان ده‌ها یادداشت و مقاله‌ای که با رویکردهای انسان‌شناختی به بلوچستان پرداخته‌اند انتخاب شده و حاوی برخی از مهم‌ترین نوشته‌های انتشاریافته در این حوزه است. با این حال پژوهش‌های انجام شده عموماً بر جوامع روستایی و یا کوچ‌نشین بلوچ تمرکز دارند و جامعه معاصر بلوچ همچنان ناکاویده باقی مانده و به موضوع تغییرات فرهنگی نزد این قوم کمتر توجه شده است.

سیاست، خویشاوندی و بوم‌شناسی در جنوب شرق ایران عنوان نخستین مقاله این مجموعه نوشته برایان اسپنر (۱۹۳۵-) انسان‌شناس و ایران‌شناس شهیر بریتانیایی است. اسپنر تحصیل‌کرده زبان فارسی و پهلوی در دانشگاه آکسفورد، دکترای خود را نیز در حوزه جامعه‌شناسی بلوچ از همین دانشگاه گرفته است. از دهه شصت میلادی در دانشگاه پنسیلوانیا و در گروه انسان‌شناسی فرهنگی این دانشگاه به تدریس و تحقیق مشغول شد و مدیریت مرکز مطالعات خاورمیانه را بر عهده گرفت. او هم‌اکنون ریاست موزه مردم‌شناسی این دانشگاه را بر عهده دارد. همچنین ریاست مؤسسه آمریکایی مطالعات پاکستان را بر عهده داشته است. از اسپنر آثار و مقالات مهمی درباره تاریخ و فرهنگ بلوچستان منتشر شده؛ از جمله مدخل تاریخ و جغرافیای بلوچستان در دانشنامه ایرانیکا توسط او به نگارش درآمده و در جلد نخست پژوهش‌های ایران فرهنگی و در کتاب بلوچستان در دانشنامه ایرانیکا ترجمه شده است. مقالات او از غنی‌ترین منابع مطالعاتی در حوزه مطالعات آسیا و خاورمیانه است. صحرانشینی در

بلوچستان و همچنین مقاله فناوری چراگردی و فرآیند اجتماعی در بلوچستان، دو مقاله دیگر اسپونر در این کتاب است که با رویکرد بررسی تأثیر تمایز محیط در ایجاد تنوع روش تأمین معیشت نگاشته شده و به موضوع دآمداری در بلوچستان پرداخته است.

بخش مهمی از مقالات این کتاب در تداوم رویکرد اسپونر، نوشته انسان‌شناس برجسته دانشگاه مک‌گیل کانادا، فیلیپ کارل سالزمن (۱۹۴۰-) است که به‌خصوص در حوزه ایران و بلوچستان از نامدارترین انسان‌شناسان معاصر به شمار می‌رود. او که دکترای خود را با موضوع تطبیق و تغییر در میان بلوچ‌های یاراحمدزهی از دانشگاه شیکاگو گرفت، سال‌ها و از اواخر دهه چهل در میان کوچ‌روها و شبانان بلوچستان ایران به تحقیق و تفحص پرداخت و به‌ویژه شیوه زیست و معیشت طایفه یاراحمدزهی را مورد کنکاش جدی قرار داد. او همچنین در راجستان هندوستان پژوهش‌های مردم‌نگارانه بسیاری انجام داده و بر موضوع شباهت‌ها و تفاوت‌های زندگی شبانی و کوچ متمرکز شده است. مقالات سالزمن از نظر روش‌شناسی پژوهش‌های میدانی مردم‌نگاری و مردم‌شناسی در سطح بین‌المللی حائز اهمیت است. در این کتاب شش مقاله مهم او درباره سازمان انطباقی و سیاسی در بلوچستان ایران، کوچ‌نشینی و صورت‌بندی‌های کار در میان عشایر، تداوم و تغییر در رهبری قبیله‌ای بلوچ و نیز موضوعاتی درباره عشایر دآمدار ترجمه شده که از جمله مهم‌ترین آثار سالزمن است و برای نخستین بار در دسترس پژوهندگان ایرانی قرار می‌گیرد.

پس از مقالات سالزمن، زمینه سیاسی یکجانشینی براهویی، عنوان مقاله‌ای به قلم نینا سویدلر است که به بررسی تاریخی شکل‌گیری سازمان سیاسی و قدرت طایفه براهویی اختصاص دارد.

نینا سویدلر (۲۰۱۷-۱۹۳۳) استاد دانشگاه فوردهام بود. او دکترای خود را در رشته انسان‌شناسی در سال ۱۹۶۹ از دانشگاه کلمبیا به دست آورد، آن هم در زمانی که در کنار یکی از برجسته‌ترین مردم‌شناسان قرن بیستم، مارگارت مید، کار می‌کرد. سویدلر بیش از ۳۵ سال استاد کالج دانشگاه فوردهام در مرکز لینکلن بود. کتاب مهم او با عنوان استعمار از راه دور؛ تاریخ و سیاست در بلوچستان در سال ۲۰۱۴ به چاپ رسیده و به تاریخ و فرهنگ بلوچستان پرداخته است. نینا در کلمبیا با وارن سویدلر که در آن

زمان مشغول کار بر روی پروژه پایان‌نامه دکترای انسان‌شناسی خود بود آشنا شد و با او ازدواج کرد. این زوج سال‌ها به همراه هم درباره فرهنگ‌های قبیله‌ای عشایری در پاکستان مطالعه می‌کردند و مشغول مطالعات میدانی گسترده در پاکستان و افغانستان بودند. مقاله بعدی این کتاب با عنوان برخی عوامل جمعیتی آرایش گله‌ها و اردوگاه‌ها در میان براهویی بلوچستان، محصول این دوران و نوشته وارن سویدلر (۱۹۳۳) است. بلوچ‌های شرق آفریقا: پویایی‌های جذب و ادغام، نوشته عبدالعزیز یوسف لودی و هویت قومی بلوچ‌های ترکمنستان، نوشته مشترک پتر کوکانیسل و پاولا کوکانیسلووا، دو مقاله بعدی این کتاب با رویکردی متفاوت است که به پراکندگی قومی بلوچ در آفریقا و ترکمنستان می‌پردازد.

عبدالعزیز یوسف لودی (۱۹۴۵-) مدرس گروه زبان‌شناسی و فلسفه در دانشگاه اوپسالا و استاد برجسته زبان‌شناسی سواحیلی و مطالعات اجتماعی آفریقای شرقی است. یوسف لودی به دیاسپورایی بلوچ در سکونتگاه دوردست آنان در شرق آفریقا می‌پردازد. پتر کوکانیسل و پاولا کوکانیسلووا محققان دانشگاه علوم زندگی جمهوری چک نیز در مقاله مشترک خود که بر اساس تحقیقاتی میدانی نگاشته شده، به مسئله هویت فرهنگی بلوچ‌های ترکمنستان می‌پردازند و پرسشی را درباره خودآگاهی هویتی و تاریخی آنان مطرح می‌کنند و موضوع مقاومت فرهنگی برای هژمونی و اثر مدرنیزاسیون ترکمنستان در هویت فرهنگی آنان را مورد ارزیابی قرار می‌دهند.

پتر کوکانیسل با تمرکز بر انسان‌شناسی و جغرافیای دین، مشغول پژوهش درباره فرآیندهای تحول در جامعه و اقلیت‌های قومی آسیای میانه است. نویسنده دوم مقاله پاولا کوکانیسلووا، که همسر پتر کوکانیسل نیز هست، در دانشگاه علوم زندگی چک کار می‌کند و به پژوهش درباره اقلیت‌های قومی در کشورهای آسیای میانه و انسان‌شناسی دین می‌پردازد. این دو چندین تحقیق میدانی در آسیای میانه را به انجام رسانده‌اند.

یک قطعه بلوچی از سری داستان‌های حسین کرد شبستری نوشته واهه بویاجان سورنیانس و زبان و ادب پارسی در بلوچستان نوشته اینجانب گرچه به زمینه‌های تاریخی و فرهنگ‌شناختی زبان و ادبیات در بلوچستان می‌پردازند

اما از نظر روش‌شناسی تحقیق، با مقالات دیگر این مجموعه تفاوت دارند. در نتیجه در حکم ضمیمه‌ای بر این مجلد، به‌عنوان مقالات پایانی این مجموعه آمده‌اند. واهه بویاجان سورنیانس (۱۹۷۷-) محقق انستیتوی باستان‌شناسی و مردم‌نگاری آکادمی ملی علوم ارمنستان است.

لازم می‌دانم از گروه مترجمین این مقالات تشکر و قدردانی کنم. به‌خصوص خانم ملیحه درگاهی که در ترجمه مقالات این مجلد سهم افزون‌تری دارند. درعین حال مدیون لطف خانم زهره دودانگه هستم که بازخوانی و یکسان‌سازی برخی برابرنهادهای مقالات سالزمن را در این مجلد بر عهده گرفتند. آقایان سلمان رنیزی و داریوش مبارکی نیز در بازخوانی سه مقاله از این مجموعه مرایاری کردند؛ از ایشان کمال تشکر را دارم. این کتاب همچنین مرهون لطف و توجه دوست و مردم‌شناس ارجمند جناب آقای محمدسعید جانب‌اللّهی است که متن نهایی را پیش از چاپ خواندند و نکاتی را یادآور شدند.

لازم به ذکر است در بازخوانی این کتاب، تمامی منابع مورد استفاده در هر مقاله بر اساس ویرایش شانزدهم شیوه‌نامه شیکاگو بازنویسی شده و شیوه ارجاعات درون‌متنی نیز بر همین اساس یکسان شده است.

مطابق با سایر مجلدهای مجموعه پژوهش‌های ایران فرهنگی، توضیحات و پانویس‌هایی که اینجانب به متن افزوده‌ام، با علامت اختصاری ش. مشخص شده است.

امید دارم انتشار این کتاب، چه از نظر محتوای تازه درباره مطالعات انسان‌شناختی و فرهنگ‌شناختی بلوچستان و چه از نظر روش‌شناسی مطالعاتی از این دست، در عرصه پژوهش‌های علوم اجتماعی در ایران مفید واقع شود.

سیاست، خویشاوندی و بوم‌شناسی در جنوب شرق ایران^۱

برایان اسپونر^۲

ترجمه سعید بهجت

فلات ایران، به دلیل خشکی شدید از یک سو و نقش تاریخی آن به منزله محل ملاقات جنبش‌های قومی و فرهنگی از سوی دیگر، منطقه‌ای مطلوب برای بررسی رابطه بین عوامل زیست‌محیطی و جامعه‌شناختی است و بخشی از فلات، که گوشه جنوب شرقی ایران را تشکیل می‌دهد، از این منظر به‌ویژه جالب است. در مساحتی بیش از دویست هزار کیلومتر مربع، اکثریت بزرگی از مردم، که تقریباً نیم میلیون نفر شامل دهقانان و عشایر هستند، خود را **بلوچ**^۳ می‌نامند. زبان مادری بیشتر آن‌ها (ولی نه همه) لهجه‌ای از بلوچی است و تقریباً همه بزرگسالان آن را به عنوان زبان مرجع به کار می‌برند. با این حال، سازمان‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی آن‌ها تفاوت‌های اساسی با هم دارند و مناطق جغرافیایی که در آن سکونت دارند هم با یکدیگر بسیار متفاوت‌اند. یافتن چنین تفاوت‌های شدیدی بین افرادی که خود را اعضای یک جامعه می‌دانند غیر معمول است. این

1. "Politics, kinship, and ecology in Southeast Persia." *Ethnology* 8, No. 2 (1969): 139-152.

2. Brian Spooner

۳. در متن انگلیسی، اسپونر عبارت بلوچ را به دو صورت نوشته شده و به کار برده است: بلوچ با حرف اول بزرگ و بولد انگلیسی و بلوچ با فرم ایتالیک و با حرف اول کوچک. شرح تفاوت این دو، در متن مقاله و پی‌نوشت شماره دو آمده است. در ترجمه فارسی، برای یکسان سازی رسم الخط، هر جا نام «بلوچ» به عنوان یک طبقه اجتماعی آمده، در گیومه قرار گرفته و بلوچ به عنوان اسم عام، خارج از گیومه و یا به صورت تیره (Bold) مشخص شده است.

مقاله نشان می‌دهد که چگونه تفاوت‌های سازمان‌های سیاسی و اجتماعی در این ناحیه ممکن است با اختلافات در بوم‌شناسی انسانی مرتبط باشد. من می‌خواهم نشان دهم که در این منطقه از ایران، جایی که رهبری سیاسی متکی به درآمدهای ناشی از کشاورزی یک‌جانشین است، تمایز اجتماعی مشخصی به طبقات وجود دارد و به روابط خویشاوندی ارزش داده می‌شود، در حالی که رهبری که در درجه اول متکی به دامداری عشایری است از طریق ساختاری از روابط خویشاوندی به مانند پدر عمل می‌کند و تمایز طبقات اجتماعی را نادیده می‌گیرد.^۱

در بخش اول مقاله، جنبه‌های مشخص‌تر سازمان‌بندی سیاسی و اجتماعی، تفاوت در رفتارهای مربوط به خویشاوندی، عوامل مهم‌تر اکولوژیکی به‌طور خلاصه بیان می‌شود. من، همچنین، روابط ساختاری بین جوامعی با سنت‌های متفاوت را نشان خواهم داد. در بخش دوم دو نمونه خاص بررسی خواهند شد که تحولات جزئی بین دو قطب تغییر ساختاری را نشان می‌دهند. بخش پایانی، با استفاده از یک مدل دیاکرونیکی (درزمانی) مبتنی بر بازسازی تاریخی، می‌کوشد رابطه پویا بین تفاوت‌های گوناگون در سنت‌ها را نشان دهد. این ادعا و تا حدی این استدلال با در نظر گرفتن این واقعیت که از ابتدای سال ۱۹۲۸ سیاست رسمی دولت مرکزی جایگزین کردن حاکمیت مرکزی به جای سازمان سیاسی سنتی بوده است، موضوع را پیچیده‌تر می‌کند.^۲ به نظر می‌رسد تأثیرات این سیاست تا حدود پانزده سال پیش خیلی کم بوده است، اما طی حدود یک دهه گذشته رهبران سنتی بلوچ، بیشتر آزادی عمل خود را از دست داده‌اند.

آشکارترین تقسیمات جامعه‌شناختی در بین بلوچ‌های ایران تقسیم‌بندی‌شان به طوایف (ذات)^۳ است که در بسیاری از موارد خودشان هم به واحدهای کوچک‌تر تقسیم می‌شوند. عضویت در یک طایفه از تبار پدری به ارث می‌رسد.

۱. بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۷ چهارده ماه را در بلوچستان ایران و باقی اوقات را در تهران در تماس با مطلعین فرهنگی گذراندم. من از این فرصت استفاده می‌کنم تا از کالج سنت آنتونی، آکسفورد، آکادمی بریتانیا، و مؤسسه بریتانیایی مطالعات ایرانی برای حمایت‌های مالی و غیرمالی که این تحقیق را ممکن ساخت، تشکر کنم و از دکتر راندی نیدهام برای راهنمایی‌ها و تشویق‌های سخاوتمندانه‌اش بسیار سپاس‌گزارم.

۲. اسپونر سال ۱۳۰۷ خورشیدی و قشون‌کشی ارتش رضاشاه به فرماندهی سپید امان‌الله خان جهانبانی را مبدا این تغییرات قرار داده است-ش.

یک تقسیم جامعه‌شناختی مهم‌تر (هر چند نامشخص‌تر) تقسیم‌بندی به دسته‌های اجتماعی است و از آنجا که این عامل اصلی تعیین جایگاه افراد است، می‌تواند طبقه یا کلاس نامیده شود. در زبان بلوچی هیچ کلمه‌ای معادل کلاس وجود ندارد و فقط اسامی‌ای از قبیل «حاکم‌ذات»^۱، «بلوچ»^۲، «شهری» و «غلام» برای هر گروه اجتماعی به کار می‌رود. جایگاه‌های ثانویه یا تمایزهای فرعی نیز در این چهار طبقه گسترده وجود دارد که معمولاً براساس طایفه یا تیره (عشیره) تعیین می‌شود. عضویت طبقاتی ارثی است، اما از هر دو طرف و در مورد والدین مختلط کمترین مخرج مشترک تعیین‌کننده است. مواردی وجود دارد که طایفه‌ای که از نظر طبقاتی بلوچ یا شهری است، عشیره‌ای دارد که تبدیل به «حاکم‌ذات» شده است، اما جدا از این امکان، طوایف در کلاس‌ها همپوشانی ندارند.

یک مشکل در تجزیه و تحلیل طبقه‌بندی کلاس‌ها این است که به‌طور کلی نمی‌توان گفت «بلوچ» و «شهری» رابطه‌ای سلسله‌مراتبی دارند. ممکن است در هر جامعه یا منطقه‌ای خاص تمام «بلوچ»ها از همه «شهری»ها جایگاه بالاتری داشته باشند یا برعکس، ولی اغلب این‌طور است که برخی از طوایف یا عشیره‌های «شهری» جایگاه بالاتر و برخی جایگاه پایین‌تری از «بلوچ»های منطقه دارند. به‌طور کلی، تمایز گسترده‌ای درون طبقه «شهری» وجود دارد، اما درون طبقه «بلوچ» تفاوت بسیار کمتر است.

این اصطلاحات در اصل بیانگر تقسیمات شغلی یا تقسیمات متناسب با روش زندگی و معیشت است. کلاس «حاکم‌ذات» شامل همه افراد از نوع خاصی از رئیس (حاکم) و خانواده‌های نزدیک آن‌هاست. «بلوچ»ها شبان‌های کوچ‌رو هستند. «شهری»ها دهقانانی صاحب مقدار معینی از زمین و یا آب هستند که اغلب برای تضمین استقلال اقتصادی آن‌ها کافی نیست. «غلام»ها قبلاً «برده»^۳ بودند و امروزه معمولاً به عنوان یک طبقه اجتماعی پایین و بدون مایملک

1. hākomzāt

۲. این عبارت به صورت ایتالیک و با حرف اول کوچک، و به این مفهوم در کل متن به کار رفته است. در مورد تمایز بلوچ (با حرف اول بزرگ و بولد) و بلوچ (ایتالیک و با حرف اول کوچک) در بخش پایانی صحبت شده است. به طور خلاصه، جایی که غیر بلوچ‌ها هم باشند، همه بلوچ هستند؛ ولی درون جامعه بلوچ این اصطلاح بیانگر این طبقه خاص است.

۳. پس از اینکه در سال ۱۹۲۸ این منطقه رسماً تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفت، این جایگاه از نظر

شناخته می‌شوند و معمولاً بارنگ پوست تیره‌تر قابل تشخیص‌اند. این وضعیت آشکارا شباهت زیادی با سیستم کاست در شبه‌قاره هند دارد و [دره] سوات^۱ مستقیماً با سیستم کاست مقایسه شده است (Barth 1962). با وجود این، در منطقه موردنظر ما وضعیت کمتر آگاهانه است و علت آن بیشتر سابقه تاریخی است تا آموزه‌های آیینی یا مذهبی. هر جا ممکن باشد، اختلاف طبقاتی و هویت فردی با عبارات طایفه‌ای بیان می‌شود. اما یک طایفه معمولاً یک واحد سیاسی یا اجتماعی نیست. ممکن است از طریق تعدادی از روستاها یا گروه‌های عشایری در یک منطقه بزرگ گسترده شده باشد. در عین حال، هر یک از جامعه‌های دهقانی ممکن است از اعضای یک یا چند طایفه و یک یا چند طبقه تشکیل شوند و یک منطقه عشایری، که یک خانواده با جایگاه بالا آن را کنترل می‌کنند، ممکن است شامل گروه‌هایی از طوایف باشد که در چندین منطقه دیگر گسترش می‌یابند. شرایطی می‌تواند به وجود آید که افراد یا عشیره‌هایی، در طول زمان، طبقه فرعی یا حتی طبقه اصلی خود را تغییر دهند، اما این موارد نادر است. ازدواج بین طبقاتی - حداقل بین سه طبقه اصلی^۲ - چندان نادر نیست، هر چند که یک دختر هرگز نباید با طبقه پایین‌تر ازدواج کند و تاکنون شنیده نشده است که یک دختر «حاکم‌ذات» با کسی خارج از طبقه خودش ازدواج کرده باشد.^۳

شریک ازدواج ترجیحی عموزاده، عمه‌زاده، خاله‌زاده و دایی‌زاده است^۴ که

قانونی ملغی شد. تنها تفاوت واقعی که این مسئله در آن زمان برای غلام‌ها داشت این بود که به آن‌ها امکان داد بتوانند در صورت تمایل جامعه بلوچ را ترک کنند. آن‌ها که باقی مانده‌اند، تقریباً به طور کامل سیاه پوست و یا دورگه سیاه هستند و این تفاوت رنگ پوست این امکان را از آن‌ها می‌گیرد که بتوانند جایگاهشان را در این ناحیه یا مناطق دیگر بهبود بخشند. پیش از ۱۹۲۸ آن‌ها به عنوان خدمتکار خانه، سرف‌های کشاورز، و یا نیروی شبه نظامی به کار برده می‌شدند. رؤسای قبایل دیگر نمی‌توانند نیروی شبه نظامی داشته باشند و همین‌طور از پس داشتن خدمتکاران خانگی زیاد هم بر نمی‌آیند. غیر از آن‌هایی که به عنوان کارگر باربر (coolie) به کراچی یا آن سوی خلیج فارس نقل مکان کرده‌اند، بسیاری دیگر، اغلب بر مبنای کشاورزی اشتراکی، در قسمتی از عمارت صاحبانشان زندگی می‌کنند.

1. Swat

۲. منظور نویسنده طبقات حاکم‌ذات، شهری و بلوچ است - ش.
۳. در یک دهه گذشته در بلوچستان ایران تابوی چنین وصلتی شکسته شده و مواردی از نقض این قانون گزارش شده است. گرچه سرپیچی از این سنت در نظام اجتماعی جامعه بلوچ همچنان با مقاومت مواجه می‌شود - ش.
۴. در متن واژه cousin معادل عموزاده، عمه‌زاده، خاله‌زاده و دایی‌زاده به کار رفته که معرف نظام خویشاوندی اسکیمویی است. اما این واژه در ترجمه فارسی ابهام ایجاد می‌کند. باید توجه داشت که cousin در عین حال خویشاوند خونی و هم‌نیا (به نقل از فرهنگ علوم انسانی داریوش آشوری) نیز معنا می‌دهد - ش.

می‌تواند خویشاوند خونی یا فقط از نظر طبقاتی^۱ باشد. مردم اغلب ادعا می‌کنند که ازدواج پسرعمو دختر عمو را ترجیح می‌دهند، اما در عمل هیچ ترجیح خاصی نشان داده نمی‌شود. این اصطلاحات فقط بین فرزندان متولدشده از خاله‌ها و عمه‌ها و فرزندان متولدشده از عموها و دایی‌ها تمایز قایل می‌شود و هیچ تمایزی بین خاندان‌های پدری و مادری نمی‌گذارد. این تعبیر از نوع تعبیرهای اسکیمویی^۲ است و برای همه کسانی که در آن منطقه بلوچی صحبت می‌کنند یکسان است. با این حال، برخی از طوایف به صورت سخت‌گیرانه بر تمایز تبار پدری تأکید می‌کنند؛ هیچ ارثی به دختران نمی‌دهند و اهمیت کمی به اصل و نسب مادری می‌دهند. در حالی که برخی دیگر تبار دو طرف را معتبر می‌شمارند، ارث مساوی به پسران و دختران می‌دهند و برای تبار مادری نیز اهمیت قایل‌اند.^۳ از آنجا که پدر رهبری مهم است و معمولاً فرزند بزرگ‌تر جای او را می‌گیرد، معمول است که پدر قبل از تقسیم عمومی ارث، بخشی را به پسر بزرگ‌تر اختصاص دهد. این کار باید با رضایت پسران و دختران دیگر انجام پذیرد و به عنوان «میروندی»^۴ شناخته شده است که تقریباً می‌تواند به «سهم رهبری» ترجمه شود. چنین رهبرانی، هر چند

۱. «طبقاتی» اینجا معادل classificatory آمده است. این اصطلاح را لونیس مورگان در توصیف نظام‌های خویشاوندی به کار برده است. سیستم‌های خویشاوندی طبقه‌بندی شده (kinship Classificatory systems) که داریوش آشوری آن را در فرهنگ علوم انسانی «طبقه‌گذار» یا «رده‌بند» ترجمه کرده، افراد را در طبقات خویشاوندی بر اساس قواعدی خارج از تبار خونی طبقه‌بندی می‌کند. به عبارتی دیگر خویشاوندانی که از نظر تبارشناسی از یکدیگر متمایز هستند را در هم ادغام یا با یکدیگر معادل‌سازی می‌کند. به طور مثال ازدواج با یک غریبه در چنین نظامی ممکن است برای او به سادگی فرصتی برای قرارگیری در طبقه خویشاوندی همسرش فراهم آورد-ش.

۲. اسکیمو (Eskimo) یکی از شش نظام اصلی خویشاوندی است که در آن تمایزی میان خانواده پدر و مادر جز جنسیت وجود ندارد، به طوری که ملاک تمایز برای نامیدن دایی و عمو و خاله و عمه، تنها جنسیت است و فرزندان ایشان جملگی با یک واژه خطاب می‌شوند. به عبارت دیگر در الگوی خویشاوندی اسکیمویی Cousins و Siblings با هم تفاوت دارند و خویشاوندان در خط مستقیم و خط اطراف از هم متمایز شده‌اند. خویشاوندی انگلیسی بر این مبنا شکل گرفته است-ش.

۳. از نظر وراثت باید گفت که بلوچ‌ها مسلمانان اهل سنت پیرو شاخه حنفی هستند و طبق قانون اسلامی یک دختر باید نصف سهم یک پسر را دریافت کند و مقررات خاصی نیز برای سایر خویشاوندان وضع شده است. چند اجتماع کوچک در این منطقه وجود دارند که ادعاهای خاص دینداری دارند و کاملاً به این احکام عمل می‌کنند. شیوه‌های وراثت ضمناً بسته به نوع مایملک هم متفاوت است، که البته در مقاله دیگری به این موضوع پرداخته می‌شود.

ممکن است رفتار خویشاوندی آن‌ها کاملاً شناخته شده باشد، همیشه شجره‌نامه خانوادگی خود را تا اجدادی که خانواده را به منطقه آورده‌اند به یاد دارند. این یک عامل مشروعیت‌بخشی به اقتدار رهبر محسوب می‌شود.

بالاترین مقام اقتدار سیاسی مقام «حاکم» بود. «حاکم» یک عضو طبقه «حاکم‌ذات» بود که یک مرکز کشاورزی را کنترل می‌کرد. این اصطلاح در اصل از حکومت ایران قبل از پایان قرن گذشته — احتمالاً خیلی پیش‌تر — آمده است و به معنای «والی» است.^۱ البته این مورد اکنون کاملاً منسوخ است، زیرا دولت دیگر اجازه پذیرش رسمی جایگاه رؤسا را نمی‌دهد، اما همچنان به همین شکل مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگرچه این موقعیت تا حد زیادی به دارا بودن برخی خصوصیات شخصی بستگی داشت، در نهایت ارثی بود. هر چند همیشه به پسر بزرگ‌تر از همسری از همان «ذات» و یا حتی از همان طبقه به ارث نمی‌رسید. پیش از آنکه دولت ایران عملاً کنترل این منطقه را به دست بگیرد، هر «حاکم» قلعه‌ای در مرکز اصلی کشاورزی تحت کنترل خود داشت. درآمد او بیشتر به آنچه می‌توانست کنترل کند بستگی داشت تا آنچه مالکش بود. و شامل موارد زیر می‌شد:

۱. محصول زمین‌هایی که شخصاً متعلق به او بود. کار روی زمین را «غلام» خودش انجام می‌داد که سهم نگهبانی‌اش را دریافت می‌کرد و یا بعضی اوقات نیز «شهری»‌های محلی انجام می‌دادند که سهمی از برداشت محصول برمی‌داشتند یا به نحوه دیگری هزینه‌شان جبران می‌شد؛ مثلاً از آب «حاکم» برای زمین خودشان استفاده می‌کردند؛

۲. عشریه (ده یک) تمام محصولات کشاورزی «شهری»‌هایی بود که او کنترل می‌کرد. این شامل همه کسانی می‌شد که در مرکز او زندگی می‌کردند و همین‌طور کسانی که در مناطق دورتر بودند که با توجه به قدرت و اعتبار او متفاوت بودند؛

۳. خدمات یا «سرن‌بندی»^۲ از همه «بلوچ»‌هایی که موقعیت او را پذیرفته

۱. در دوره قاجار کرمان و بلوچستان یک ایالت و مرکز والی نشین شهر کرمان بود. بلوچستان توسط نایب‌الحکومه اداره می‌شد که بر اراضی و آبادی‌های بلوچستان و بلوکات بم و نرماشیر حکم می‌راند-ش.

بودند. این خدمات می‌توانست بسته به نیاز شکل‌های گوناگونی داشته باشد، اما عموماً نظامی یا شبه‌نظامی بوده‌اند؛

۴. مالیات از هر دو طبقه «شهری» و «بلوچ». این در اصل مالیات دولت مرکزی بود، اما «حاکم» آن را غصب می‌کرد.

البته مشخص است که حاکم دیگر هیچ حق قانونی در سه مورد آخر ندارد، اما این مفاهیم هنوز معتبر هستند و هنوز هم گاه‌به‌گاه به آن‌ها عمل می‌شود. به‌ویژه در چهارچوب مفهوم «سرن‌بندی»، بلوچ‌ها همیشه آماده حمل پیام‌ها یا اجرای اوامر حاکم‌اند. از فهرست فوق مشخص است که حاکم به‌طورکلی همیشه به جمعیتی از دهقانان زیر امرش، به دلیل درآمدشان، متکی بود و بر شبانان کوچ‌رو نیز به دلیل قدرت فیزیکی‌شان تکیه می‌کرد.

با این حال، همه جوامع با حاکم درگیر نبودند، بلکه برخی از آن‌ها فقط به‌طور غیرمستقیم درگیر بودند. نوع دیگری از رهبر «سردار» نام دارد. هیچ تمایزی طبقاتی بین یک سردار و زیردستانش وجود ندارد. بنابراین، او همیشه یا «شهری» یا «بلوچ» است و بدین ترتیب با تعریف طبقاتی یک طبقه پایین‌تر از حاکم است.^۱ در حالت ایدنال او عضو ارشد خانواده‌ای ارشد در یک طایفه یا گروهی از عشیره‌ها و یا در برخی موارد عضوی از جامعه‌ای شامل نمایندگان طوایف گوناگون است. در مواردی که طایفه یا اجتماع تحت رهبری یک سردار است، باز هم با یک حاکم بیعت می‌کند، زیرا در اکثر موارد حاکم انتصاب سردار را با «گره زدن عمامه» تأیید می‌کند، و در برخی موارد او قادر به تأثیرگذاری در انتخاب بین نامزدهای رقیب است. در حالت ایدنال، جایگاه سردار به روشی مشابه با حاکم به ارث می‌رسد و خصوصیات شخصی در هر دو مورد عامل مهمی است. صلاحیت تبار مادری احتمالاً برای سردار کم‌اهمیت‌تر از حاکم است، اما تأیید این مسئله دشوار است، زیرا در خانواده‌های سردار تعدد زوجات کمتر است و

۱. برای اجتناب از اشتباه، باید خاطر نشان شود که معنای عمومی کلمه سردار خارج از ناحیه مورد بحث، در بلوچی و نیز در فارسی، به معنای رهبران قبیله‌ای مطلقه و برتر است، چیزی شبیه آن چه در اینجا حاکم خوانده می‌شود.

در مواردی که این اتفاق رخ می‌دهد اختلاف طبقاتی بین همسران سردار کمتر از همسران حاکم است.

همچنین جوامعی وجود دارند که هیچ ارتباطی با حاکم یا سردار ندارند و یک «کماش»^۱ آن‌ها را اداره می‌کند. درحالی‌که اصطلاح حاکم یک کلمه عربی است که در قرن گذشته از زبان پارسی گرفته شده است، و سردار هم احتمالاً کمی قبل‌تر از فارسی آمده است، کماش از [زبان] براهویی آمده است؛ زبانی از خانواده زبان‌های دراویدی که هنوز گروه‌های اقلیت بدان صحبت می‌کنند و به احتمال قریب به یقین قبل از بلوچی در این منطقه رایج بوده است. [این کلمه] در اصل به معنای «ریش‌خاکستری» است. اکنون، کاربردی هم مطلق و هم نسبی دارد. به ارشد سیاسی هر گروه، خواه موقت یا دائمی، کماش آن گروه گفته می‌شود. در غیر این صورت کماش هر مردی است که توانایی‌ها و خصوصیات شخصی لازم برای به عهده گرفتن مسئولیت نمایندگی سیاسی غیررسمی برای هر تعداد از افراد دیگر را دارد و به این معنا می‌تواند برای سردار، حاکم و برخی شخصیت‌های مذهبی نیز، که به دنبال به دست گرفتن قدرت هستند، اعمال شود. همه مردان نیازمند بازنمایی سیاسی کماش هستند که ممکن است وابسته به یک سردار یا حاکم باشد، یا در موارد نادری ممکن است [کماش] آزادی عمل را حفظ کند و در منطقه‌ای کوچک قدرت اصلی باشد. یک سردار ممکن است مستقل باشد یا به یک حاکم وابسته باشد.

به‌عنوان یک قاعده کلی، می‌توان گفت که افراد طبقات شهری و حاکم‌ذات به‌طورکلی دوسویه‌تبار^۲ هستند و کلیه جوامع «بلوچ» که رابطه سنتی با حاکم دارند نیز تمایل به سازمان‌دهی دوسویه‌تباری دارند، درحالی‌که طوایف «بلوچ» که مستقل از حاکم هستند پدرتبارند.

وسایل اساسی معیشت و یا تکنیک‌های امرارمعاش در بلوچستان ایران عبارت‌اند از کشاورزی و دامداری. اما دامی که معیشت به آن متکی است نیز

1. kamāsh
2. cognatic

متفاوت است (معمولاً شتر یا بز)، و نیز محصولات اصلی کشاورزی (گندم، خرما، برنج، سورگوم، لوبیا)، و همین‌طور روش آبیاری. تنوع در انواع محیط از این هم بیشتر است. برای مثال، بلندترین قله منطقه ارتفاعی بیش از ۳۹۶۲ متر دارد، در حالی که پایین‌ترین دشت‌ها هم سطح دریا هستند. برای اهداف این مقاله، طیف وسیع تغییرات در محیط‌زیست و محیط‌زیست انسانی را می‌توان با استفاده از سه پارامتر زیر در نظر گرفت:

۱. در دسترس بودن آب برای استفاده کشاورزی؛
۲. سطح فناوری در دسترس مردمی که از این آب استفاده می‌کنند؛
۳. همراه بودن این آب با خاک قابل کشت.

از بارندگی مستقیم در سرتاسر منطقه می‌شود صرف‌نظر کرد، اما یکی از مهم‌ترین منابع آبیاری برای آبیاری رواناب و جاری شدن سیلاب‌های ناشی از بارندگی است. بارندگی یک حوضه آبریز کامل به دلیل ذات خود زمین، با کمی کمک انسانی یا بدون آن، جمع می‌شود و به همراه رسوب ارزشمند آن به سمت مزارع آماده‌شده هدایت می‌شود. با این حال، اگرچه حجم قابل‌توجهی از آب به این طریق در دسترس قرار می‌گیرد، تأمین منابع به‌شدت نامنظم است و، بنابراین، به‌طورکلی از اسکان دائمی پشتیبانی نمی‌کند. در بعضی قسمت‌ها از چاه‌ها استفاده می‌شود که با استفاده از دست و وزنه‌هایی برای برداشت آب کار می‌کنند. در جاهایی که سطح آب زیرزمینی بالاست یا یک حوضه آبریز بزرگ وجود دارد، این چاه‌ها می‌توانند تا حد زیادی قابل‌اعتماد باشند، اما با وجود این، آب کافی برای توجیه سکونت دائمی کشاورزی را فراهم نمی‌کنند. در کوهستان‌های جنوبی منطقه، برخی مناطق که در بسترهای رودخانه‌های بزرگ‌تر قرار دارند آب جاری در طول سال دارند. تعدادی از مراکز کشاورزی منطقه بر روی این رودخانه‌ها قرار گرفته‌اند و از آبرفتی که رودخانه در خم مسیر خود ته‌نشین می‌کند استفاده می‌کنند. سکونتگاه‌های بزرگ‌تر همواره حاوی ویرانه‌های یک قلعه و سکونتگاه یک خانواده حاکم‌ذات هستند.

در این منطقه، یک روش دیگر هم برای به دست آوردن آب برای کشاورزی

وجود دارد که به سطح فناوری خیلی بالاتری از دیگر روش‌های ذکرشده نیاز دارد. فلات ایران خانه سیستم «قنات» است^۱ اما در بلوچستان ایران تعداد کمی قنات وجود دارد، و تا آنجا که من توانستم بفهمم هیچ‌یک از آن‌ها را قوم بلوچ حفر نکرده‌اند.^۲ مزیت بزرگ یک قنات خوب این است که، پس از سرمایه‌گذاری، مالک در ازای هزینه سالانه نسبتاً ناچیز تعمیر و نگهداری یک جریان آب مستمر و قابل اطمینان برای آبیاری خواهد داشت. بخش اعظمی از کشاورزی یک‌جانشین در فلات ایران (قبل از ورود موتورپمپ‌ها) بدون قنات غیرممکن بود. در بلوچستان ایران در هر کجا که یک قنات قدیمی وجود دارد (به‌استثنای یک منطقه کوچک، یعنی خاش که در آن کشاورزی مدتی تحت کنترل غیربلوچ بوده است)، یک خانواده حاکم‌ذات مسئول آن است و متعاقباً تمایز طبقاتی در جامعه‌ای که از آن‌ها استفاده می‌کند وجود دارد.

با در نظر گرفتن سه پارامتر، کل بلوچستان ایران را می‌توان به مناطقی تقسیم کرد که از (مقدار معینی) کشاورزی یک‌جانشین پشتیبانی می‌کنند و مناطقی که (فقط از تعداد متغیری) دامداران (کوچ‌رو) پشتیبانی می‌کنند. کشاورزی یک‌جانشین سنتی در بیشتر موارد با حضور یا کنترل خانواده حاکم‌ذات همراه است. یکی از بهترین راهکارها برای شروع کشاورزی مستقر در هر مقیاس در این منطقه ساخت قنات است. اما قنات را بلوچ نساخته است: [برای ساخت قنات] متخصصان ایرانی باید از شمال یا شمال‌غربی آورده شوند.

موارد خاص

دو مورد خاص، انتقال جزئی بین انواع ساختاری را که در بالا توضیح داده شده است نشان می‌دهد. اولین مورد مربوط به گروهی از افراد است که خود را جدگال^۳ می‌نامند و برخی دیگر از طوایف نزدیک به آن‌ها که در کنار هم جمعیت

۱. توصیف مناسبی را ولف (Wulff 1966, 249) آورده است. به طور مختصر، قنات یک کانال زیرزمینی است تا یک منبع زیرزمینی آب قابل اعتماد را به زمین‌های قابل کشت پایین دست در دره مرتبط می‌کند.

۲. برخی از قنات‌های بلوچستان بخصوص در مناطق سرحدی و اطراف خاش که خاک حاصل‌خیز و کشاورزی پررونقی دارد، تاریخی باستانی دارند-ش.

گوشه‌ای‌ترین نقطه جنوب شرقی بلوچستان ایران را، درست در انتهای فلات در دشت ساحلی کنار خلیج عمان و مرز با پاکستان، تشکیل می‌دهند. جدگال‌ها ادعا دارند ده نسل پیش از سِند مهاجرت کرده‌اند. اگرچه این نام از طرف بلوچ‌های دیگر به‌عنوان نام طایفه استفاده می‌شود، در واقع یک اصطلاح زبانی جمعی است که شامل تعدادی طایفه است که جدگالی صحبت می‌کنند، زبانی که از سِندی^۱ گرفته شده است (گرچه همه بزرگسالان مرد دوزبانه هستند و بلوچی نیز صحبت می‌کنند). باوجودی که این‌ها یک زبان بیگانه دارند، به‌عنوان بلوچ کاملاً پذیرفته شده‌اند و خود را در هر زمینه بزرگ‌تری بلوچ می‌نامند. خانواده حاکم‌ذات این منطقه نیز همین منشأ قومی را دارد، اما هم‌اکنون با خانواده‌های حاکم‌ذات همسایه شمال و غرب ازدواج کرده‌اند و رهبران آن دیگر جدگالی صحبت نمی‌کنند.

اکولوژی این منطقه در ایران بی‌نظیر است. دشت پهن و وسیع از لایه‌های متعددی از خاک آبرفتی غنی تشکیل شده است که در اثر سیلاب‌های ناگهانی نامرتب از کوه‌ها پایین آمده است. سطح آب زیرزمینی این قدر پایین است که حتی برای موتورپمپ‌های مدرن قابل دسترس نیست، در نتیجه آبیاری منظم غیرممکن است. اکنون مردم به کشاورزی (آبیاری از آب نامرتب سیلابی) و دامپروری به‌صورت تقریباً مساوی وابسته‌اند. گله‌های آن‌ها شامل گوسفند، بز، شتر، گاو و گاو میش است و همین‌طور تعدادی اسب، که هنوز برای سوارکاری نگهداری می‌شوند. بنابراین، نوعی تنوع غیرمعمول در اقتصاد این منطقه حکم فرماست.

اکنون، شاخه رهبری خانواده حاکم‌ذات اینک کاملاً به کشاورزی متکی است و دیگر هیچ مرکز مسکونی دائمی در دشت ندارد. برای این مسئله دو دلیل آشکار و به یک اندازه معتبر وجود دارد. اول، رودخانه‌های منطقه طی چند دهه گذشته به‌سرعت در حال کاهش‌اند، در نتیجه نواحی وسیعی از اراضی، که قبلاً به‌طور فشرده کشت می‌شدند، اکنون از دسترسی به آب سیل بی‌بهره مانده‌اند. همزمان دوره‌های طولانی خشک‌سالی وجود داشته است. دوم، ازدواج بین طایفه‌ای رهبران حاکم‌ذات (با نام خانوادگی سردارزهی) با حاکم‌ذات

همسایه بر مبنای تبار دوگانه به آن‌ها امکان دسترسی به زمین‌های خوب در مناطق مجاور و نیز زیردستانی در این مناطق را داده است چرا که از سمت مادری آن‌ها اکنون به خانواده‌های حاکم‌ذات آن منطقه نیز تعلق دارند. جدگال‌ها، غیر از خانواده سردارزهی، کاملاً و شدیداً پدرتبار هستند. آن‌ها نه تنها به دختران هیچ ارثی نمی‌دهند، داماد را غریبه می‌دانند و هرگز او را کاملاً در حلقه داخلی‌شان نمی‌پذیرند. مشکوک بودن آن‌ها به عروس و داماد در حدی است که آن‌ها از ازدواج با غیرجدگال خودداری می‌کنند.

به نظر می‌رسد طایفه سردارزهی، از پیش از ورود به این منطقه، با مردم خود تفاوت پیدا کرده بود. پس از مدتی، نبرد با ساکنان قبلی منطقه با توافق و ازدواج بین خانواده رهبر مهاجران و حاکم‌ذات ساکنان قبلی حل و فصل شد. به این ترتیب سردارزهی وارد شبکه شناختی ازدواج بین طایفه‌ای حاکم‌ذات شد که امروزه در بیشتر مناطق بلوچستان ایران گسترش یافته است و به طور خودکار از اعضای طبقه حاکم‌ذات محسوب می‌شود؛ بدین ترتیب به تدریج این تمایز طبقاتی را وارد [فرهنگ جدگال] کرد و بین مردم خودش به آن اعتبار داد. درعین حال، به دلیل ارزش‌های شناختی افرادی که با آن‌ها ازدواج متقابل کردند، با دستیابی به املاک کشاورزی از طریق وراثت مادرتبار در یک منطقه دیگر، موقعیت اقتصادی (و سیاسی) خود را ایمن‌تر کردند.

سران خانواده سردارزهی از تغییرات خودشان به سمت جهت‌گیری شناختی به روابط خویشی آگاه بوده‌اند. واکنش حاکم کنونی و پدرش این بوده است که جدگال‌ها را به ازدواج با طوایف همسایه و ارث دادن به دختر ترغیب کنند، باوجودی که چنین کاری به آن‌ها سهمی در مناطق دوردست می‌دهد و آن‌ها را از صدمات خشک‌سالی ایمن‌تر می‌کند، تا به حال موفقیت‌آمیز نبوده است. متأسفانه دیگر نمی‌توان قضاوت کرد که آیا این واکنش حاکم ناشی از آگاهی سیاسی است یا احساس شرم ناخودآگاهی که به دلیل انحراف از رسوم قدیم دارد. آنچه اکنون از آن دفاع می‌کند بر مبنای عدالت و نیکی است. که البته این هم ارزشی وارداتی است، چرا که در بین بلوچ‌ها رابطه قوی و مثبت برادرخواهری وجود دارد، نه جدگال‌ها.

مورد دوم مربوط به دو منطقه بزرگ در بلوچستان ایران است که در سکونت «بلوچ»هایی است که تا حد زیادی دور و مستقل از خانواده‌های حاکم‌ذات مانده‌اند و سردار خودشان آن‌ها را اداره می‌کند. یکی از این مناطق موارد بسیار جالب توجهی را برای متن کنونی دارد. یک تالاب بزرگ در غرب منطقه وجود دارد که به صورت عمومی جازموریان نامیده می‌شود. قبیله اصلی در این منطقه بامری است و تا آنجا که می‌توانند به خاطر بیاورند (تنها هفت نسل که احتمالاً تاریخ ورود آن‌ها به منطقه را نشان می‌دهد) سردار طایفه عضو خانواده نوابی بوده است.

بامری‌ها ادعا می‌کنند وقتی وارد تالاب شدند، هیچ قناتی در آنجا نبوده است. و آنچه اکنون وجود دارد منحصرأ متعلق به نوابی‌هاست و طبق باور محلی، در آغاز این قرن به دست آن خانواده به وجود آمده است. به غیر از قنات، برخی بخش‌ها با استفاده از چاه‌های دستی اداره می‌شوند. درحالی‌که اراضی آبیاری شده از قنات متعلق به خانواده سردار است و زارعان فاقد زمین^۱ و اجاره‌داران رویش کار می‌کنند، زمین آبیاری شده از چاه‌ها متعلق به «بلوچ»های آزاد است. علاوه براین، به طور کلی و در بهترین حالت، زمین‌های آبیاری شده از چاه‌ها فقط به عنوان منبع معیشت مکمل عمل می‌کنند.

منبع اصلی معیشت «بلوچ»های این تالاب شتر است؛ آن‌ها به طور سنتی احتمالاً سریع‌ترین و بهترین شترهای سواری را در ایران پرورش و آموزش داده‌اند. از آنجا که بسیاری از چاه‌ها صرفاً برای آب دادن شترها استفاده می‌شوند، و از آنجا که حتی کسانی هم که از آب چاه‌ها برای کشت استفاده می‌کنند برای منبع معیشت اصلی خود به پرورش شتر متکی هستند، به نظر می‌رسد که این چاه‌ها در درجه اول برای آب دادن به شترها ساخته شده‌اند و نه برای کشاورزی. این وضعیت زیست محیطی کاملاً متفاوت با بقیه منطقه است.

بنابراین تا این قرن، هیچ کشاورز یک‌جانشین در تالاب وجود نداشت، و منطقه تحت کنترل سردار هیچ تفاوت طبقاتی‌ای جز استفاده محدود از غلام

نداشت. از زمان احداث قنات، تمایز طبقاتی بین غلام و اجاره‌داران «بلوچ»‌هایی که از نظر اقتصادی مستقل‌اند و نوابی‌های زمین‌دار و حکمران به وجود آمده است. نوابی‌ها گله‌های خود را فروخته‌اند و با زمین‌داران (غیربلوچ) در منطقه نرماشیر در سمت شمال غرب ازدواج کرده‌اند، اما با این حال هنوز مسکن دائمی احداث نمی‌کنند.

بدیهی است که نوابی‌ها امروز در موقعیتی اجتماعی و سیاسی هم‌تراز حاکم‌ذات در باقی منطقه هستند و سردار بامری با حاکم در جاهای دیگر قابل‌مقایسه است. اما این وضعیت یا عنوان به او رسماً اعطا نشده است. این عجیب نیست، زیرا این اصطلاح به هر حال بی‌پشتوانه است. برای مثال، جمع‌آوری دهیک یا مالیات برای او غیرقانونی است (هر چند که امتیازات غیررسمی که سابقاً به سردار داده شده بودند، با وجود غیرقانونی بودن، هنوز هم گاهی فراهم هستند). به همین ترتیب، قابل‌درک است که بقیه حاکم‌ذات‌ها در باقی منطقه در پذیرش عضو جدیدی در طبقه خود تعجیل نکنند. در مورد سردارزهی، چنین شناختی با شکست نظامی حاکم‌ذات ممکن شد، که این هم به نوبه خود منجر به ازدواج بین طوایف شد. با وجود این، من یک‌بار شنیدم که سردار فعلی را یک زارع^۱ بامری به حاکمی برگزید. به علاوه، حاکم‌ذات بارکزه‌ی^۲ در شرق به نوابی‌ها زن داد. مادر این زن حاکم‌ذات نبود و بنابراین، خود زن هر چند بارکزه‌ی بود، از نظر طبقاتی حاکم‌ذات محسوب نمی‌شد. با این حال، این ازدواج در این پیش‌زمینه قابل توجه است.

عامل جغرافیایی دیگری نیز در این مورد تأثیرگذار بوده است. کل بلوچستان، که در افغانستان و پاکستان و ایران گسترده است، به شکل تاریخی به انزوا تمایل داشته است. بیشتر قسمت‌های آن را یک طرف بیابان و طرف دیگر ساحلی غیرقابل سکونت محاصره کرده است. این واقعیت که هیچ‌گاه یک شهر بزرگ در آنجا وجود نداشته است، به همراه انزوای کلی منطقه، به این معنی است که

1. Sharecropper

2. Barakzai

کنترل آن همواره دشوار بوده و مسیرهای عبور از آن به‌ندرت ایمن بوده است. تا دهه ۱۹۳۰، مسیر اصلی دسترسی به این منطقه برای مقامات رسمی دولت ایران از تالاب جازموریان می‌گذشت و ایرانیان همواره از یک قلعه در انتهای شرقی تالاب به‌عنوان مرکز اداری خود استفاده می‌کردند؛ البته اگر این قلعه تحت کنترل آن‌ها بود. نتیجه اینکه بامری و به‌ویژه خانواده رهبر آن‌ها، نوابی که مسیر را کنترل می‌کرد، بیشتر از مناطق دیگر در معرض تماس بودند و نیز تحت تأثیر دیگر نقاط ایران قرار گرفتند و احتمال دارد علت ساختن قنات در ابتدای قرن حاضر هم همین باشد. چند دهه بعد از ساخت قنات، رژیم جدید پهلوی در تهران (۱۹۲۵- [۱۹۷۸]) در تلاش برای تثبیت موقعیت خود در این منطقه شروع به ساختن یک شهر - استان جدید در محلی حدود ۴۰۰ کیلومتری شمال کرد. این موجب شد تمامی جابه‌جایی‌ها و حمل‌ونقل از تالاب دور شود که هنوز هیچ جاده ماشین‌رو در آن ساخته نشده است. این مسئله تناقضی ایجاد کرده است، به این معنی که در حالی که بیشتر مناطق بلوچستان ایران به‌ویژه در دهه گذشته به تدریج از انزوا خارج می‌شوند، تالاب جازموریان و ساکنان آن، بامری‌ها، بیشتر و بیشتر منزوی شده‌اند. این امر به نوابی‌ها این امکان را داده است که از این تغییر وضعیتشان در زمانی که حاکم‌های مناطق دیگر تحت سلطه فراگیر دولت ایران امتیازاتشان را از دست می‌دهند، نهایت استفاده را ببرند. این فقط یکی از بسیار نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد در فلات ایران انتخاب مسیر جاده‌های ماشین‌رو، در کنار دیگر جنبه‌های سیاست‌های نوسازی، ممکن است روی تعادل سنتی قدرت و رشد اقتصادی اثرگذار باشد.

ارزش‌های فرهنگی بلوچ اساساً ارزش‌های عشایر دامدار است. مجموعه‌ای غنی از شعر در زبان بلوچی وجود دارد که بیانگر این ارزش‌هاست. فرض بر این است که افرادی که نام **بلوچ** را به منطقه آورده‌اند این زبان را نیز آورده‌اند. آن‌ها مطمئناً دامدار بوده‌اند. هیچ روشی برای اطمینان از اینکه فرزندان آن‌ها جزو ساکنان فعلی منطقه هستند وجود ندارد. اطلاعات تاریخی که از شعر می‌توان استخراج کرد متعلق به زمانی بسیار بعدتر است.

جمعیت فعلی منطقه را برای راحتی می‌توان به این صورت طبقه‌بندی کرد: ۱. طایفه‌هایی که فکر می‌کنند همیشه در آنجا بوده‌اند یا می‌گویند که مبدا خود را نمی‌دانند؛ ۲. آن‌ها که ادعا می‌کنند اصالتاً عرب و از تبار حمزه، عموی پیامبر بوده‌اند و قبل از مهاجرت به شرق در کنار نوه او حسین در کربلا جنگیده‌اند (گرچه شیعه نیستند)؛ ۳. آن‌ها که مدعی خاستگاه بسیار جدیدتر و محتمل‌تری‌اند و از ایران، افغانستان، شرق عربستان یا شبه‌قاره هند آمده‌اند. تا اینجا احتمالاً توجه [خواننده] به خارجی بودن بیشتر اصطلاحات بلوچی که آورده شده جلب شده است. می‌توان تصور کرد که آن‌ها یا به دلیل اعتبارشان جذب شدند (مثل حاکم) یا اینکه مهاجران سطح بالا آن‌ها را وارد این جامعه کرده‌اند. هم سنت شفاهی و هم مدارک مکتوب تاریخی موجود نشان می‌دهند که جامعه دائماً گروه‌های مهاجر را در خود پذیرفته است و آن‌ها اغلب با جایگاه بالایی وارد این منطقه شده‌اند. انتظار می‌رود که جذب گروه‌های بیگانه درون طبقه حاکم مفاهیم سیاسی جدیدی را با خود همراه آورد.

مدل ساخته‌شده - که شبیه به رهیافت ابن خلدون با اشاره به تاریخ اسلام تا قرن چهاردهم است - کوششی است برای تکمیل تصویر (این جامعه) با ارائه روابط پویا بین دو شکل اساسی معیشت، دو قطب سازمان سیاسی و رفتار خویشاوندی، و گونه‌گونی‌های محیط‌زیست.

به دلایلی که به اصل آن‌ها برمی‌گردد، یک گروه طایفه‌ای دامدار به مردم منطقه کشاورزی و مسکونی حمله می‌کنند. این‌ها شامل یک گروه هسته‌ای هستند که ادعا دارد از سمت پدری جدی مشترک دارند و در درون خود یک تبار یا خانواده غالب را می‌شناسند، که با وجود این، فقط تا زمانی می‌تواند این مقام را حفظ کند که با کیفیت رهبری خود «آن را به دست آورد». در صورت خلافت قدرت، به دلیل ضعف ساختار سیاسی و اقتدار آن در منطقه یک جانشین، [مهاجمان] در آنجا جا می‌مانند و به قدرت مسلط در منطقه تبدیل می‌شوند. خانواده پیشرو مهاجمین تمرکز قدرت در منطقه را به دست می‌گیرد و بنابراین، حاکمان بالفعل هر دو قشر خواهند بود: آن‌هایی که همراهشان وارد منطقه شدند، یعنی دامداران، و آن‌ها که

هنگام آمدن آن‌ها در این منطقه بودند، یعنی دهقانان. مسلماً ممکن است این نوع خانواده‌ها بیش از یکی باشند، که در این صورت این منطقه به مناطق مربوط به نفوذ و کنترل سیاسی هر یک از آن‌ها تقسیم می‌شود.

خانواده رهبر قبیله، که اکنون کانون توجه افراد بیشتر و متنوع‌تری است، قدرت و ثروت خود را نیز افزایش می‌دهد، زیرا در حال حاضر علاوه بر منابع دامپروری، از منابع کشاورزی نیز استفاده می‌کند. با وجود این، قبیله او قدرتمندتر یا ثروتمندتر نمی‌شود، زیرا اساساً جایگاه اجتماعی آن تغییر نکرده است. همان روش زندگی گذشته را دنبال می‌کند و همان روابط پیشین را با خانواده رهبر احساس می‌کند. از سوی دیگر، مردم یک جانشین اکنون زیردستان خانواده رهبر مهاجمانند و فاصله ساختاری بین آن‌ها و حاکمان جدیدشان بسیار بیشتر از فاصله بین خانواده رهبر و قبیله زیردست آن است. در نهایت، رابطه مستقیمی بین یک جانشینان و افراد طایفه تعریف نشده است.

بعید است که قبل از حمله، یک جانشینان با رهبران سیاسی خود همان روابط نزدیکی را داشته باشند که طایفه با خاندان غالب خود داشته است. آن‌ها که در تعدادی دهکده‌های کوچک در منطقه‌ای بزرگ تقسیم شده‌اند، احتمالاً از نظر سیاسی در معرض نوعی «سازمان مدیریتی» قرار گرفته‌اند، خواه به شکل یک «سلسله» خانوادگی غالب و خواه الیگارش‌ی چند خانواده مرتبط (Spooner 1965, 162-163; cf. Parsons 1964, 23). در هر صورت، احتمالاً فاصله ساختاری بین یک جانشینان و حاکمان آن‌ها بیشتر از دامداران و رهبران آن‌ها بوده است. بنابراین، در شرایط جدید، از نظر یک جانشینان، یک ساختار مدیریتی جایگزین دیگری شده است و موقعیت اجتماعی و سیاسی اکثریت غالب آن‌ها اصلاً تغییر نکرده است یا تغییراتش بسیار کم بوده است. رهبرانی که ساختار مدیریت قبلی را تشکیل می‌دادند کشته شده، تبعید شده، و یا با آن‌ها [مردم] تلفیق شده‌اند. در حالت آخر، ممکن است برخی از آن‌ها نقش رهبران مردمی را برای زیردستان سابق خودشان در ساختار جدید بر عهده گیرند. برای افراد قبیله، وضعیت این گونه نیست. برای آن‌ها اولین نتیجه اصلی وضعیت جدید، تقویت غرور آن‌ها به دلیل تماس با طبقه دیگر از افرادی است که از دو جهت از آن‌ها از نظر اجتماعی پایین‌ترند: الف. از نظر

شغل، زیرا ارزش‌های دامداری غالب‌اند؛ ب. از نظر فاصله ساختاری از حاکمان. البته چنین وضعیتی نمی‌تواند ایستا باشد، زیرا موقعیت سیاسی و اقتصادی رهبران را بیش از زیردستان تقویت کرده است، و در نتیجه سازمان قبیله‌ای اصلی و «احساس گروهی» قبیله آشفته شده است (cf. Ibn Khaldun 1958, passim). فاصله ساختاری بین خانواده رهبر و قبیله پیرو آن به‌طور خودکار به دلیل تغییر در پایه اقتصادی و سیاسی آن رابطه افزایش می‌یابد و خانواده رهبر گرایش به «سلسله» شدن پیدا می‌کند. وضعیت قبل از حمله هر چه باشد، جمعیت ترکیبی جدید منطقه به‌طور بالقوه به سه دسته یا طبقه اجتماعی تقسیم می‌شود: خانواده سلسله‌ای، دامداران کوچ‌رو و دهقانان یک‌جانشین. رابطه اولی و آخری از نظر سیاسی پایدار است، اما روابط بین دومی و دو مورد دیگر ناپایدار است، زیرا از نظر سیاسی درست تعریف نشده‌اند و از نظر اقتصادی نیز خیلی پایدار نیستند.

در شرایط جدید، یک‌جانشینان منبع ثروت کشاورزی و نیروی کار برای خانواده سلسله‌اند، درحالی‌که افراد قبیله منشأ قدرت نظامی و در مرحله دوم محصولات لبنی‌اند. در ابتدا، افراد قبیله برای خانواده سلسله از اهمیت بسیار بیشتری برخوردار است، زیرا به‌عنوان منبع قدرت برای تحکیم موقعیت خود به آن احتیاج دارد. اما هر چه موقعیت سلسله محکم‌تر شود، توجهش را بیشتر و بیشتر به جمعیت مستقر به‌عنوان منبع اصلی ثروت معطوف می‌کند.

افزایش علاقه به کشاورزی یک‌جانشین و در نتیجه، به مردم یک‌جانشین کشاورز، در مرحله بعدی باعث می‌شود خانواده سلسله‌ای چشم‌انداز نظامی خود را تغییر دهد. درحالی‌که پیش از این فقط برای اموال منقول مبارزه و دفاع کرده بود، اکنون علاقه‌مند به دفاع از تکه‌های غیرمنقول زمین‌های قابل کشت و محصولات زراعی و دهقانان است. با این بینش، برهنگی و ناامنی زندگی عشایری را احساس می‌کند و برای محافظت و دفاع اقدام به ساخت قلعه‌ها، یا تصرف و توسعه قلعه‌های موجود در مراکز اصلی کشاورزی می‌کند. یک‌جانشین شدن واقعی خانواده دودمانی کمی طول می‌کشد، اما قلعه‌ها برای هر سه طبقه، نمادی ملموس از روابط در حال رشد بین خانواده دودمانی [خاندان] و یک‌جانشینان‌اند.

نام‌گذاری و هویت طایفه‌ای

این مدل را می‌توان با اصلاحاتی برای در نظر گرفتن انواع جدید تحولات اجتماعی ناشی از مداخلهٔ دستگاه دولتی ملی‌گرای مدرن توسعه داد تا زنجیرهٔ حملهٔ مجدد را هم در برگیرد (cf. Ibn Khaldun). با این حال، چنین بسطی در ارتباط با استدلال مقالهٔ حاضر مورد نیاز نیست و برای مقاله‌ای در آینده باقی می‌ماند. در بقیهٔ مقاله سؤالات مشخصی از نام‌گذاری و هویت طایفه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد و موازی با مدل است.

طایفه‌ها، قبل از ورود به منطقه نامی داشته‌اند؛ یا نام اصلی گروه هسته‌ای که به صورت اعتلایی بر خانوادهٔ سلسله اطلاق می‌شود را به کار می‌بردند یا نام اصلی یک جد ناشناس از تبار خانوادهٔ سلسله‌ای را که افراد طایفه برای خودشان به کار می‌برند. و بدین ترتیب نامی که مشخص‌کنندهٔ تعلق گروهی آن‌هاست، افراد طایفه را از دیگران متمایز می‌کند. در هر صورت، این نام اکنون به تدریج علاوه بر افراد طایفه بر یک‌جانشین‌ها نیز اطلاق می‌شود، یعنی بر کل قلمرو خانوادهٔ سلسله اعمال می‌شود. به طور خلاصه، واحد سیاسی نام خود را از عنصر مسلط خود می‌گیرد و بقیهٔ جمعیت هویت قومی یا فرهنگی خود را از دست می‌دهند و در نتیجه کاملاً در آن حل می‌شوند.

وضعیت این جامعه نیز این چنین است، هر چند وضعیت خارجی تا حدودی متفاوت است. بلوچ‌های ایران آن قدر جامعه‌ای سیاسی‌اند که به طور سنتی هیچ طایفه یا گروهی خود را تابع غیر بلوچ‌ها نمی‌کند. مفهوم وحدت سیاسی تحت یک رهبر [بلوچ] احتمالاً هرگز اعتبار عمومی در بین آن‌ها نداشته است. پس یک بلوچ کیست؟ ساده‌ترین تعریف این است که یک بلوچ مردی است که خود را «بلوچ» می‌نامد، زیرا فقط بلوچ‌ها به بلوچ بودن افتخار می‌کنند. ما فقط با معرفی فرضیهٔ زیر می‌توانیم این امر را ثابت کنیم. اگرچه احتمالاً قابل اثبات نیست، از شواهد موجود استفاده می‌کند و وضعیت مورد بحث را تا حدی روشن می‌کند. منشأ و ریشه‌شناسی کلمهٔ «بلوچ» ناشناخته است.^۱ همان‌طور که قبلاً دیدیم،

۱. مطابق نظر عمومی، نام «بلوچ» و زبان بلوچی در قرن یازدهم از شمال غربی به این منطقه آورده شده

امروزه در بین بلوچ‌ها واژه «بلوچ» به معنای ساده «دامدار چادرنشین» به کار می‌رود. گفتنی است که این کلمه در فارسی در شمال‌شرقی ایران هم با همین معنی استفاده می‌شود. گفته می‌شود که کلمات کرد و لر با معنی مشابه در بین کردها و لرها به کار می‌روند و در بین اعراب نیز کلمه عرب به همین معنی استفاده می‌شود. در بعضی از بخش‌های دیگر ایران نیز اصطلاحات مشابهی وجود دارد که برای تمایز عشایر کوچ‌رو از یک‌جانشینان در منطقه‌ای خاص، صرف‌نظر از عوامل قومی یا عوامل دیگر، استفاده می‌شود. این اصطلاحات غالباً به گونه‌ای تعبیر می‌شوند که گویی اهمیتی کاملاً قومی دارند. فرضیه‌ای که من می‌خواهم مطرح کنم این است که کلمات کلیدی به‌طور کلی و «بلوچ» به‌طور خاص در اصل (تا آنجا که به مبانی جامعه‌شناختی مربوط می‌شود نه مبانی فلسفی) اصطلاحاتی‌اند که جوامع یک‌جانشین برای نامیدن گروه‌های دامداران کوچ‌رویی که بر زمین‌های کشت‌نشده اطرافشان حاکم بودند ابداع کردند، بدون در نظر گرفتن منشأ نژادی و زبانی که آن‌ها صحبت می‌کردند. از این رو، «بلوچ» می‌تواند یک اصطلاح عمومی «فراطیفه‌ای» حاوی ترس و تحقیر شهر از بیابان باشد. به دلیل برتری فرهنگی و اعتقادی پذیرفته‌شده شهرها (نسبت به عشایر)، کوچ‌روان نامی را که شهری‌ها روی آن‌ها گذاشته بودند پذیرفتند (هر چند بدون احساسات همراه آن) و ناخودآگاه خود را با تصور شهری‌ها از آن‌ها تطبیق دادند. عشایر نیز ممکن است برای بیان احساس تحقیر خود به شهری‌ها عبارات خود را داشته باشند. برای مثال، به ایرانیان بی‌طایفه در زبان بلوچی «قجر» گفته می‌شود که نام آخرین سلسله ایرانی است. با این حال، چنان‌که دیدیم شهری‌ها فقط در صورت حمله طایفه و فتح شهرها و ایجاد یک طبقه حاکم طایفه‌ای با مفهوم طایفه‌ای آن‌ها همذات‌پنداری می‌کنند.

جامعه بلوچ درصد زیادی از افراد غیرعشایر را بدون از بین رفتن تأکیدش بر سیستم ارزش‌های شبانی در خود حفظ کرده است.^۱ شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد

است، هر چند که شواهد زیادی وجود ندارد. بیشتر آنچه که اکنون بلوچستان نامیده می‌شود احتمالاً تا خیلی بعدتر به صورت یکپارچه بلوچ یا بلوچ زبان نشده است. از آنچه که این زبان جای آن را گرفته است عملاً چیزی در دست نیست.

۱. در این مورد آماری در دست نیست. احتمالاً این نسبت به طور مداوم متغیر بوده است، زیرا شرایط